أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

بحث در واجب مشروط و مطلق و معلق و غيرمعلق به اين جا رسید كه در تعليق طلب، بر مطلوب و بر ماده كه از او تعبير به همان مكلفٌ به و مامورٌبه مي‌شود، مولا ممكن است لحاظهاي مختلفي را داشته باشد و بر اساس هركدام از اين لحاظها كيفيت طلب مشخص مي‌شود.

 در مثالي كه عرض شد (كه همه اين مثال را فقط به يك نحو ذكر مي‌كنند شايد منظورشان اين است كه متبادر عرفي فقط همين است ولاغير) در إن جائك زيد فاكرمه عرض شد كه در اين جا تعليق وجوب، بر مجيء‌ است وجوب اكرام تعليقش، بر مجيء‌ است و به عنوان واجبِ مشروط بايد اين مجيء‌محقق بشود تا اين كه في حد نفسه آن وجوب هم حاصل بشود البته اين سه قسم مي شود دو قسمش را عرض كرديم و گرچه حالا نسبت به آن مواردِ ديگر، از نقطه نظر ثمرة نزاع فقط مساله مشخص مي‌شود ولكن فقط همين اشاره به اين مطلب براي بحث ما كفايت مي‌كند.

عرض شد يك قسم از اين اقسام اين است كه مولا مجيء را قيد براي طلب بياورد بنحوي كه با وجود او، وجوب محقق مي شود و با عدم او، طلب منتفي مي شود و مكلف هيچ نوع دخالتي نه نفياً و نه اثباتاً در تحقق اين قيد ندارد، اگر زید آمد در قم اكرام مي‌كند اگر نيامد اكرام نمي‌كند ديگر هيچ اضافة بر اين و خارج از اين،که مكلف را مقيد كند بر وجوب و تحصيل مقدمه (كه آوردن زيد به قم باشد يا مكلف مختار باشد در نفي مقدمه و قيد كه او باشد در هيچكدام وجود ندارد) مساله روشن است فرض کنید مثلاً اگر مولا امر كند بنده را به صعود بر سطح، آنچه كه امر مولا تعلق گرفته است صعود بر سطح است صعود بر سطح در صورتي مُتَمَشّي است كه خود سطح مستقر و برقرار باشد، حال اگر بنده بگوید من از اول ديناميت می گذارم بِنا و سطح و كل آن را از بيخ برمي‌دارم تا اين كه اصل اين حكم هم در اين جا برداشته بشود، خوب اين از نقطه‌نظر عقلي امکان دارد يعني از نقطه نظر عقلي مولا كه او را نهيِ از تخريب بِنا نكرده است، بلکه مولا بنده را امر كرده است بر صعود بر سطح، و صعود بر سطح عقلا متوقف است بر بقاء سطح، مولا نگفته سطح را باقي بگذار و بعد برو، گفته اگر سطحي باشد تو موظف هستي بروي بالاي اين سطح اگر مناره‌اي باشد تو بايد بروي بالاي اين مناره و اذان بگوئی خوب من اصلا مناره را از بيخ تخريب مي‌كنم پس بنابراين حكم وجوب به اذان يا به اعلان و صعود علي المناره، اين حكم، انتفاء به موضوع مي‌شود ديگر اصلاً موضوعی نيست. ولي عُقلا اين امر را مذمت مي‌كنند چرا؟ چون گرچه مولا امري به ابقاء اين بنا ندارد و همين طور نهيي از تخريب ندارد ولي آن حكم بدوي و عرفي و ابتدائي و جَريِ كلام مولا، خود نفس آن اتيان به اين امر است بدون دخل و تصُّرفِ عبد، يعني عبد، دخل و تصرفي نسبت به اين موضوع نبايد داشته باشد و بایستی آنچه را كه مولا مي‌خواهد انجام دهد، بله يك وقتي مولا مي‌گويد تا وقتي اين مناره هست تو بايد بروي بالاي آن اذان بگويي! اين يك حرف است خوب اين مي‌گويد من همين امروز مي‌روم مناره را خراب مي‌كنم چون امر مشروط بر نفس اين بِنا است يك وقتي اين نيست يعني خود جَريِ امر، اقتضاي اتيان به آن حكم را مي‌كند كه عبد فقط براي اتيان بايد آن را در اين ظرف حكم انجام بدهد وجريان اين حكم بدون دخالتِ عبد و عدم دخالت او در خود آن هيچ ارتباطي از اين نقطه نظر با عبد ندارد در ان جائك زيد فاكرمه مجيء‌زيد، شرط و قيد براي وجوب است حالا اين عبد آيا مكلفِ بر تحصيل مقدمه هست؟

نخير، يعني آیا بايد بلند شود برود زيد كه در تهران است بياورد در قم اكرام كند نه يك چنين چيزي را نداريم آيا از آمدن زيد هم مي‌تواند جلوگيري كند؟ يعني هم تحصيل مقدمه و هم منع از حصول مقدمه هردو، نه، نسبت به هردو در اين جا ساكت است و نه اين كه ساكت است بلکه عرف و عقل او را از اختيار مكلف خارج مي‌كند. اين واجب می شود واجب مشروط پس واجب مشروط به آن واجبي گفته مي‌شود كه مكلف نه در تحصيل شرط دخالت دارد و نه از ناحيه شارع امر يا تحريكِ بر تحصيل مقدمه شده است، مثل اين كه فرض كنيد صلاه نسبت به زوال، خورشيد كه در اختيار ما نيست كه خورشيد را بياوريم زوال بشود تا نماز ظهر را بخوانيم، وجوب صلاه بالنسبه به زوال از اين نقطه نظر مي‌شود واجب مشروط گرچه حالا اين را نسبت به آن داريم كه اين واجب مشروط نيست از اين نقطه ‌نظر مثال شبيه واجب مشروط است در اختیار نیست وهمين طور مكلف از نقطه ‌نظر مولا جواز بر منع از حصول مقدمه هم ندارد كه جلوي مقدمه را بگيرد و نگذارد زيد بيايد قم تا اين كه اكرامش كند بگويد الان عروسي داريم و اين بيايد براي ما مي‌شود موي دماغ و خلاصه عيش ما را منقّص مي‌كند جلويش را بگيريد و نگذاريد بيايد، مولا هم گفته توي قم اكرامش كن نگفته جلويش را بگير يا نگير، همان جا حبسش مي‌كنيم و يك پرونده هم برايش درست مي‌كنيم و مي‌فرستيمش در زندان، فعلاً يك ماه بماند تا اين كه قشنگ خوب مساله حل بشود بعد مي‌گوئيم ولش كنيد و ببخشيد اشتباه شد، اين يك قسم.

 قسم دومي كه ديروز عرض شد اين است كه لحاظ مولا نسبت به اين وجوب یا حرمت فرق نمي‌كند، نسبتِ به طلب، لحاظ مولا تحقق قيد بأيِ نحوٍ كان نيست بلكه تحقق قيد است بر فرض وجود او، يعني بر فرض وجود قيد، اين طلب در اين جا شأنيت و استقرار پيدا مي‌كند و مستقر مي‌شود و مكلف مي‌تواند از حصول شرط جلوگيري كند. نظر مولا اين است كه اگر يك وقتي اين زيد آمد در قم، چون در قم كسي را ندارد اكرامش بكن حالا شخص بگوید اگر نيامد اكرام لازم نيست يا چون در تهران رفيق دارد ديگر لازم نيست اكرام يا در جاي ديگر اگر مسافرت برود اكرام لازم نيست، آمدن قم چون در قم كسي را ندارد، يعني در اين جا نفس المجيء مورد لحاظ نيست نفس المجيء عنوان مشیر است نسبت به يك امر ديگري كه آن غربت زيد است غربت زيد آن مورد لحاظ است و مجيء مي‌شود عنوان مشير براي آن جهت، مولا به لحاظ غربت زيد است كه مي‌گويد اكرام كن لذا اگر گفت ان جائك زيد فاكرمه وشما ملاحظه کردی که نه این جا رفقايی هستند و او را اكرام مي‌كنند، وجوب ديگر منتفي مي‌شود، ديگر مجيء، علت براي اكرام نمي‌شود ثمره‌اش كجاست؟ شما در اين جا مي‌توانيد از آمدن زيد جلوگيري كنيد فرض كنيد زيد مي‌خواهد بيايد به رفقايتان مي‌گويد چند روز ديگر درتهران او را نگه داريد و نگذاريد بيايد، در اين جا دست شما باز است براي منع از حصول شرط وحصول مقدمه اين قسم دوم.

 قسم سوم اين است كه اين ان جائك زيد فاكرمه نظر مولا، طلب را معلق بر شرط كرده است به عنوان تحصيل مقدمه و تحصيل شرط، مي گويد بايد شما زيد در قم اكرام كني يعني بلند شوي بروي با سلام و صلوات زيد را بياوري قم و اين اكرام در قم انجام بشود، مثلاً فرض كنيد هنگامی که بايد مرجعيت در يك شخص ثابت بشود مي‌گويند برويد فلان‌ آقا كه در فلان شهر است و اهل علم و فاضل وعالم، برويد او را برداريد و بياوريد و در اين جا اكرام كنيد، ننشينيد همين طوري دست روي دست بگذاريد و آن آقا از فلان جا بلند شود تک و تنها و غريبانه! و مظلومانه! (اين مظلوميت است دیگر! چه مظلوميتي بالاتر از اين!) غريبانه و مظلومانه بلند شود بيايد در اين جا و بعد هم بگوييد حالا دعوت مي‌كنيم آقايان و در اين جا هم ايشان هستند و آنجا صحبت مرجعيت و فلان و اين حرفها بشود نه ، خودتان بلند شويد زحمت را بر خود بخريد و اين اكرام عالِم را در اين جا اعمال كنيد برويد آنجا ماشينها و افراد بروند، سابق افراد با خر و كجاوه و این چیزها مي‌رفتند و استقبال مي‌كردند، خوب رسم بود الان بلند شويد برويد و بياوريد، در اين جا اكرام كنيد. مولا مي‌گويد ان جائك زيد فاكرمه اگر آمد دست روي دست نگذاريد، اين جا نه ‌تنها شما نمي‌توانيد از حصول مقدمه جلوگيري كنيد بلكه بايد خودتان به دنبال تحصيل مقدمه هم برويد خودتان بايد براي تحصيل شرط، كه عبارت از مجيء زيد است در آنجا برويد و اين شرط را براي تحقق اراده و طلب مولي محقق كنيد، محقق كه شد آن موقع اين وجوب مي‌شود فعلي، آن موقع در مقام تنجز بود الان وجوب به واسطه تحقق شرط مي‌شود شرط فعلي.

 اين مساله تمامش برگشت به قدرت است يعني اين شرط در تحت قدرتِ مكلف باشد يا نباشد در اين جا نظر مولا اگر بر تحصيل شرطي بود و آن شرط دو جنبه داشت يك جنبه‌اش در تحت قدرت اين بنده نيست مثل زوال، زوال در تحت قدرت بنده نيست كاري نمي‌توانم انجام بدهم مثلا مي گويد صلّ عندالزوال بهذه الشرائط مثلا الطهارﺓ، ثوب طاهر، از استقبال و امثال ذلك صلّ عندالزوال حالا ما اصلا كاري به اطلاق و شرطیت و اين ها نداريم فعلا بحث ما بحث مشروط است اين مولا كه طلب را متوقف مي‌كند بر شرطي كه آن شرط يك وقتي در قدرت مكلف نيست (نگوئيد در قدرت مكلف نيست بطوري كه اصلا سالبه به انتفاء موضوع است، مثل رضيع که گفتیم اصلاً تکلیف در آنها نیست، نه، قدرتي كه محتمل است) مثل زوال، صل عندالزوال به خود زوال برمي‌گردد خود مكلف صبر مي‌كند چند ساعت بعد هم زوال مي شود این ظرف حصولش محتمل است براي مكلّف، همين كه ظرف حصول اين شرط محتمل شد، ديگر مكلف قادر مي‌شود منتهي اين قادر به عنوان قدرت فعلي نيست اين قدرت، قدرت احتماليه است غيراز آن رضيع است كه قدرت احتماليه هم درآن مفقود است، اين شروطي كه مولا طلب را معلق و مشروط به آن شروط مي كند و آن شروط احتمال وصول به آن براي مكلّف وجود دارد ولي در تحت قدرت به عنوان اين كه مكلف آن شروط را تحصيل بكند نخير قدرت ندارد، مكلف اين ها بالنسبه به او مي‌شوند واجب مشروط، اين واجب مشروط است.

 و اما شروطي كه آن شروط، قدرتش در اختيار مكلف است فرض كنيد مولا می گوید صلّ مشروطاً بالطّهاره، صلّ مشروطاً بالثوب الطّاهر، صلّ مشروطاً بالاستقبال، صلّ مشروطاً بالسجده ‌علي الطهور و امثال ذلك يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ …﴿النساء، 43﴾ كه صلاﺓ در اين جا مشروط به حال تنبه است حال سكر و اين ها صلّ متنبهاً تحصيل تنبه يعني خمر نخورد حالا كسي بگويد يك ساعت به اذان مانده يك گيلاس مي‌ بریم بالا و مي‌رويم در عالم هپروت و چپروت ديگر در اين جا حكم منتفي مي‌شود مثل زوال، چطور زوال هنوز نيامده حكم منتفي است اين هم ديگر يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ و من هم که مَستم! لذا وجوب نماز از من برداشته می شود! الان يكي از استدلالهايی كه مي‌كنند اين خارجي ها همين است كه اصلا نماز در اختيار است اصلا مي‌گويند چه کسی گفته نماز الزام است، خارجي ها مي‌گويند، می گویند نماز در اختيار مكلف است چون خدا گفته است لاٰ تَقْرَبُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ خب اگر كسي مست شود ديگر نماز نبايد بخواند پس معلوم است نماز در اختيارمان است اگر سرحال بوديم مي‌خوانيم نبوديم فرض كنيد بزمي بود و رزمي و فلاني بود ما مست كرديم خب خدا هم در آنجا برمي‌دارد عجب خداي خوبي است. خيلي خداي آنها خوب است، خداي آنها خيلي راحت است، همه چي را راحت گرفته حالا اين امر مولا بر اين شرط كه گفته از نقطه نظر قدرتي كه مكلف بر اتيان او دارد چه حكمي دارد؟ اين چند روزه كه ما اين همه صحبت كرديم كم‌كم مي‌خواهيم به مساله برسيم بعد تازه شما را رها نمي‌كنيم، تازه مي‌رويم سراغ صحبت قوم كه بقيه در اين قضيه چه مي‌گويند خيال كرديد همين طوري شما را رها مي‌كنيم، اين چندروزه كه بحث كرديم الان داريم كم كم به اين نتيجه مي‌رسيم كه طلب مولا كه مشروط شده بر شرطي كه آن شرط در قدرت و اختيار مكلف است اين طلب بالنسبه به آن شرط، مشروط مي‌شود يا مطلق؟ مطلق، و ديگر نمي‌شود مشروط باشد، وقتي مولا بگويد صلّ متطهراً، صلّ في ساعهٍ کذائیه، دراین ساعت، حالا نمي‌گوئيم زوال، صلّ عند الزوال متطهراً خيلي خوب زوال در اختيار ما نيست خوب آن مي‌رود كنار، اين طهارت كه در اختيار ماست قدرت دارد الان من طاهر نيستم ولي فرض كنيد دستشويي‌هاي مدرسه فيضيه با من يك فاصله‌اي دارد خوب بلند مي‌شويم مقدار مسافت راه می رویم، حالا بنده بگويم چون شارع گفت صل متطهراً الان طلب مشروط به طهارت است وطهارت هم در اختيار من نيست دلم بخواهد طهارت كسب مي‌كنم دلم نخواهد نمي‌كنم اگر طهارت داشتم نماز واجب مي‌شود اگر طهارت نداشتم نماز واجب نيست اين مي‌شود چي؟ اين مي‌شود باطل ، پس بطور كلي آن شرطي كه مولا حكم را معلق بر آن شرط مي‌كند،اگر آن شرط در قدرت مكلف است، معلوم مي‌شود مولا نظرش در طلب، نظر اطلاق است نه نظر اشتراط و در آن شرطي كه مولا طلب را معلق بر او مي‌كند و حصول آن شرط و قيد در اختيار مكلف نيست، مثل زوال و امثال زوال و مثل شهر رمضان خوب متوقف بر وجود هلال است در آنجا طلب، طلبِ اطلاق نيست بلكه طلب مشروط است، حالا در آنجائي كه بطور كلي اصلا مولا خود طلب را معلق بر قدرت بكند چگونه است ؟ يعني خود طلب در آنجا معلق بر قدرت است و مثل آية حج، و لله علي الناس حج البيت من استطاع ، براي كسي كه قدرت دارد ما حج را واجب كرديم اصلا خود طلب معلق بر قدرت شده ديگر نه معلق بر شرطي كه لله علي الناس حج البيت من كان له والد من كان له اُمٌّ، من كان له بيت، من كان له زراعه، لله علي الناس حج البيت من استطاع هر كسي استطاعت دارد نفس خود قدرت، در اين جا قيد و شرط براي طلب قرار گرفته نه چيز ديگر خود قدرت، وقتي اين طور شد مشخص مي‌شود شارع نسبت به اين اصلاً نظر ندارد، اصلاً هیچی نگويد اگر مي‌گفت لله علي الناس حج البيت شما نسبت به اين چه نظري مي‌داديد بالاخره ما يك قدرتي بايد داشته باشيم آدم چلاقي كه افتاده است روي زمين قدرت ندارد آيا خدا مي‌تواند به اين بگويد لله علی الناس حج البيت كسي كه چلاق است ديسكي است افتاده همين طوري مستلقيا توي بستر خوابيده آيا حكيم مي‌تواند به او امر بكند مولا مي‌تواند به بنده بگويد اكرم زيد؟ در حالي كه عبدش مستلقيا روي تخت افتاده این حکم چیست؟ اين حكم لغو است عبث است وجوب حكم، نسبت به بنده‌اي تعلق مي‌گيرد كه آن بنده از نقطه‌ نظر اتيانِ به آن حكم قادر باشد پس قدرت مي‌شود يك امر عرفي و يك امر عقلي، امر عقلي، ديگر نمي‌تواند قيد براي حكم از طرف مولا باشد چرا؟ چون او در ذات خود اين امر و طلب آن قيد عبدي آن منطوی و خوابيده است هر مولايي كه به بنده‌اش مي‌گويد اين كار را بكن خوب قدرتش را در نظر گرفته است. اگر بنده قدرت نداشته باشد امرش لغو است پس اگر گفت اِن قَدَرتَ اكرم زيداً ليله الخميس اين قدرت را شرط براي اكرام و شرط براي وجوب آورد، اين مي‌شود شرط زائد چه بگويد چه نگويد اِن قَدَرتَ يعني قدرت داشته باشد قدرت داشته باشي يعني چي؟ يعني پا داشته باشي، مرده نباشي مريض نباشي بلند بشوي بروي كدو و بادمجان و سيب‌زميني بخري و بعد هم برنج و از اين حرفها و بعد همه رفقا را دعوت كني اين مي‌شود اِن قَدَرت، اين ان قدرت كه مولا مي‌گويد شرط عرفي است پس بنابراين اگر مولا گفت لله علي الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلا اين استطاعتي را كه شرط براي وجوب حج آورده، اين شرط يك شرط عقلي است اصلا مولا در اين جا تعلیقی براستطاعت ندارد تا استطاعت بشود شرط براي وجوب! چه بگوید ان استطعت چه نگوید منتهي در اين جا اِن استطعت را گفته كه ديگر خود را به هزار مشقت نيندازي و بگويد مساله حج مثل مساله صلاه نيست كه الصلاه لا يترك بحال حتي در حالت غرقي هم ما صلاه غرقي داريم، نه، حتی متسکعاً بخواهي بروي به اين كيفيت اگر قدرت داشتي واجب است حج بروي يعني حج واجب است اين ديگر در اين جا چيزي معلق نيست گرفتيد مطلب را پس بنا براين تعليقي را که مولا بكند بر شرطي كه آن شرط قدرت است و آن قدرت در اختيار مكلف است آن تعلیق کَلا تعليق است، وقتي كه لا تعليق شد پس حج بالنسبه به استطاعت مي‌شود واجب مطلق، پس وقتي واجب مطلق شد عبد خودش بايد براي تحصيل استطاعت از اول اقدام كند اين همان فتوايي است كه ما مي‌ دهیم كه عبد از اول زمان تكليف واجب است برود دنبال استطاعت، يك سال شد دو سال شد سه سال شد سي سال شد، نمي‌تواند اين مساله را نديده بگيرد، بلكه بايد برود دنبال استطاعت و تحصيل استطاعت هر وقت میسور شد، پول كنار بگذارد هر سال مبلغي كنار بگذارد سفرهايش را محدود كند ولخرجی هایش کنار بگذارد بجاي آن تحصيل استطاعت براي حج بكند اين بحث اصولي راجع به مساله استطاعت از روز بعد نظر بزرگان را نسبت به واجب مطلق ومشروط و نكات ضعفي كه در آنجا هست انشاءاللَه عرض مي‌كنيم.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد